بازدید شد
۱۳۸۶

ثبت ۱۸۲۲۱
شماره قفسه ۳/۱۵۱۶

بازرسی شد
۳۲ - ۶

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب: کراسه المعی (جلد دوم)
مؤلف: محمد حسین افضل الملک المعی
موضوع
شماره قفسه ۹۴۵۱
شماره ثبت کتاب ۱۸۲۲۱
۷۷۶۴

خطی - فهرست شده
۹۴۵۱
۲-۱۵۱۶

خطی . فهرس
۱۱
۵۱۶

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی خلق الانسان من علق وصیّر الشرایع مقیاساً للتمییز الغسق من الفلق وجعل داود خلیفة لیحکم بین الناس بالحق
والصلوة علی من دلّ علی نبوته القمر المنشق ورکع تواضعاً للمعراج الافلاک المطبق وعلی وصیّه الذی ردّت علیه الشمس المطلق وذریته
لدائم الائمة المقانیع لکل علق وأولاده الذین هم حفاظ الخلق عن الزلق

وبعد غرض از تنظیم این کلمات حقانیت آیات و باعث بر رقم این فقرات وقعیت سمات آنکه
بر عامه ورثه و اولاد و کافه باز ماندها و احفاد جناب رحمت و غفران پناه جنت و رضوان آرامگاه میرزا
جمال وزیر قزوینی خاصه برادران این گرفتار معرکه سپهر غدار از برادر زادگان محمد شفیع میرزا جمالی پوشیده
و مستور نماناد که در ایام حکام و رود بدار السلطنه اصفهان که در حقیقت مرکز بیضه اسلام و بلسان اهل دولت است
بخصوص اثبات حقیقت مطالب خود یعنی نصف بعضی تولیت املاک موقوفه مرحوم میرزا جمالی
زاده آن با اولاد ذکور مرحوم میرزا خلیل المشتهر بمیرزا اسکندر و موقوف علیهم بعض ایشان

[illegible]

[illegible]

در عالم محضر خلد آثار و مشاغل محکمه محکمه و بقرینه معانی ملک قرین سرکار خاتم المجتهدین و فخر المحققین
رئیس المتقدمین و رئیس المتأخرین حجة الاسلام و ملاذ المسلمین خلیفة الله علی الخلق اجمعین فداه روحی و روح العالمین
الی الآن در قریب به پانزده ماه یا بیشتر است که خود را معاف از هر معهود نداشته . و دقیقه‌ای از اهمال
جمال مقصود از نظر نگذاشته بلکه روز و شب بعلت پیش نهادی همین مطلب جبهه سای آستان
ملایک پاسبان خلیفه زمان گشته و در هر فیض ملاقاتی بدون تامل پرده از رخسار مدعای خود گشوده
و بی پرده آنچه در دل داشته بر زبان جاری و گوشزد ملازمانش مینموده و در این عرض مدت دقیقه‌ای از دقایق
مؤیده اثبات مطلب را فرو گذار و فروع از تبعیت غلط اشغال از این کار را بر این کار ترجیح نکرده‌ام
وقتی نمیگذشته که در فکر تازه در باب چگونگی استرداد املاک مذکوره از غاصبین بخاطرم نمیگذشته .
و تا آن فرصت روی نمیداده در بکر شاید همین فکر را ابتدا هر چند در خلوتخانه خاص خاطر شریف جناب
خاص قرار نمیداده ام چه سنگهای خواری صدمات در از دست ناملایم گوئی هاشیشه نیلگون بزم
این کار بر بنیه غربت گزین خاطر زجاجیم رسیده و کدام خارهای جگر شکاف لطمات
در تو سطه راه فساد جوئی دشمنان دست نما بر جبین هر ظاهر و هویدا در پای دل مرحله پیمای بیابان
تاریک تنهائیم نگنجیده پس نتیجه چه حرمانهم اهمال وکدام گونه بیم لا ابالی مشال دانسته دریغ کرده‌ام

در هر معهود سهل انگاری نموده‌ام و از کمال شفقت نتیجه در بهمت در اصفهان مشغول خویش گذرانی بوده‌ام

نه خدای واحد شاهد حال و خالق زمین و زمان گواه مقال است در این صرف مدت را آنچه از ریورات

حقیقت مطلب خود و نکات بطلان طرف مقابل بوده نگاریده سجده‌ای که پیش پرتو شمس صدق نقاب

شمع فلک پر نور و راستی مفهوم مدعاهای پا بر جایم در کوز خاطر هر نزدیک و دور بلکه هر دل شنو نشده

و کار را بجائی رسانیده‌ام در سرکار حجة الاسلام چندبار بر زبان در دربار فرموده در آقا محمد اسمعیل اولاد

واقف بعضی نوبرها ثابت است بعلاوه همین فقره را نیز مرقوم فرموده‌اند در الآن سوادش موجود است

با همه اینها ای برادران عزیزم کوتاهیم را در هر معهود در خیالیست بی پا کدام ناکس در راه دزدگاه خدا

در نظر شما جلوه داده در زبان طعن و سرزنش بیگانه و خویش بروی گشاده ای بیچارگان در بستر

بیخبری غنوده وای نوسفران بادیه هولناک در فیافی پیموده ای شیرخوار طفلان به پستان حیلهٔ مکات

گذشته وای نورسان بیضه برآورده کان چنگ باطن عقابان ظاهر نهفته ای وحشیان

همیشه از سایه خود رمیده وای آهوان گرفتار دام دم بر پیچ و خم گرگان در لباس میش گردیده

چرا باین شدت غافلید و بچه جهت طریق لا طائل پویان مگر در اینمو قصه شنیده‌اید در چنانچه مالی یک

یک افتاد اگرچه و ضحی العصبیه باشد بقدر زمانیکه شخص در نور شمعی منفعت بری از آن بعد

می باید بهمان قدر اوقات صرف نمود شاید بدست آید حال شما را امید این است در ملک

پنجاه و شصت سال در تصرف غاصب بوده را به پنج و شش سال در رفع تصرف نمائید چه مضایقه

در سانی برابر هم میانه پیشینیان ما و طرف مقابل در این باب گیر و دار مانده نه این زمان

زمان ابداع این امر است چنانکه حکم مرحوم حاجی میرزا قاسم قزوینی در چهل قبل لیلین و الد مرحوم

در این باب گرفته بر همین شاهد است وضح ولیکن مشهور بلکه ماثور است در الامور مرهونة باوقاتها

و عوام میگویند هرچه دیر آید درست آید و همچنین کرا در این مرحله رهبر است در چون یک از طرفین

مقابل محاکمه چو زر ناسره ظاهر خود را آراسته لباس صلاح و سداد کند اندیگری را لازم است

در از همین ادعا بلکه دل از بقیه مال و جان کند و دست در دامن حاکم علی الاطلاق زند بنابر این

الآن وظیفه ما و شما این است در درد دل شبها رو بدرگاه قاضی الحاجات آورده مسئلت و تضرع نمائیم

چراکه مدعی ظاهر الصلاح داریم نه آنکه زبان به سرزنش برکسیکه گرفتار این همه بلیت گشته بگشائیم

مطلقا خبر از ما جرا نداریم دیگر شنیده در چنین مقطع راه باب و منافقه در شعر هر خارج از

طریقه اولی الالباب چنانکه شاید دیوانه سنگی بچاهی در اندازد در هزار عاقل در اخراجش حیران مانند

چه مناسب است اینهمه بی پرواحوال مرا در حقیکه جناب حاجی سید جواد وارد اصفهان شده و در باب

و پاس رفتن سخن هر روزه کلام بی پائی میساخت و سرکار حجة الاسلام را به تنگ می انداخت
تا بعد از آنکه سرکار شریعتمدار عقب اسنادی نوشتجات ملک مزبور فرستادند و شاید بهم در این ولا در دست
نبود عرض کردم قدرت ندارم مراجعه باید کرد قریب بصد نفر شاهد معتمد در ولایت
دارم فرمودند ترا در این کار گواهی در کار نیست چراکه حکم محکم مطاع لازم الاتباع شرع
انور در این مقام فرموده که این خبر است که ملکی مجهول المتولی باشد و مسلم هم مدعی تولیت
باید بدون بینه و برهان تصرف در آن نماید در مسلم بودن مجهول المتولی بودن این املاک شکی نیست
بفاصله جزئی از نشر این کلام صدق نظام جناب حاجی سید جواد وارد اصفهان و حکایات
حاشیه نشینان گوشزد ایشان کردند چون قبل از ورود نوشتجاتی را که خبر تصرف دست آویز تصرف
املاک مزبوره فرستاده روانه پیشگاه حضور حضرت خلیفة اللهی نموده بود و آنها نیز چون نوشتجات
ما نعتنا به نفرستاده بعد از ورود عالیجناب معهود نوشتهای مذکور مردود را در دست و بعض
از اهل این بلد اهم در اسباب کار میتوانسته بود بنوعی بدات صدق نمود و بجوز نموده اند
هر روزه سخنی بکار میافکنند چراکه چون جنابش مستأجر بوده و مستأجر را حق نیست
در مسند ولایت حق خود برآید ناچار اصرار در ابطال حقیقت ضعیفان نماید در شاید

در ابطال ادعای ما املاک مزبوره مجهول المتولی شده تواند چه سابق دست تطاول در آنها
گشاید از جمله خود و نیکوانش گاه ذهن سرکار حجة الاسلام را مشغول میکند با یک کلام در وقف
این املاک میرزا جمال نه بلکه آقا جمال خواجه بوده و زمانی خاطر دریا مقاطر ملاذ المسلمین را
مشوش میسازند با این سخن در وقف املاک سلاطین صفویه است و میرزا جمال مزبور وقف
بلکه سرکاری این املاک مینموده و هکذا آقا فرزاد کیکه نقاد دین نوشتجات مزبور و تعارض
فقرات مذکوره دال بر مجهول المتولی بعض الاملاک مسطوره و قرینه واضحه بر متولی بعضها و حکم صریح سرکار
نایب خاص همانست خواهد بود با وصف این اوضاع و احوال بسیاری فدای لم یزل
لایزال چنانچه بلد مزبور از معاون مدعی نمای مذکور مالامال نبود ذره غبار ملال و تشویش پیرامون
خاطرم نمیبرد چراکه خود را بر حق میدانم و جنابش را بر باطل بهر صورت این مجاهدات
از متعلقین در این بلد بینظیر چنانچه دانستی در همین قدر حقانیت دلپذیر و رافع شبهه ابهام
در مرافعه مزبور از خاطر صغیر و کبیر طایفه خواهد بود اما با همین مقدار خمس که به ترتیش کمال
جمعی از علما در مطلع بر ماجرا بوده مباشرت نموده بلکه مهر بعد از ختام المجتهدین نیز رسانیده روانه
اندیار شش میکردم ولیکن چون قلع و قمع ریشه چنین شبهه قوی به تیشه سبک روح

مجملی که از احوال بنمود لابد بتفصیل مقام پرداخته شروع شده از سرگذشت زمان ورود باصفهان

و اوان اشتغال برفع بعضی در این سامان را بعرض یاران برسانم بر ضمیر منیر ارباب تحریر

برادران عزیزم و دل تشویش منزل خویشان صاحب تمیزم ظاهر و هویدا باد در چند روز بعد از

ورودم باصفهان اسباب قلم آورده در نفر از متعهدین سرکار حجة الاسلام را در یک مجلس جناب

آخوند ملا عبدالکریم اصفهانی کاتب سرکاری و دیگری جناب آقا میرزا احمد قزوینی منسوب الیه سرکاری

بایشان در مجلس جمع و مطلب را در میان گذاشته و نوشتجاتی در اسباب کار بعد در کنارشان

نهادم بعزم اینکه شاید بعون الله تعالی نظر منظر اینکه دارند بزودی دستم را بدامن سرکار حجة الاسلام

رسانند حضرات بعد از شنیدن مطلب و دیدن نوشتجات به درستی الفاظ و معنی فقرات

وقفنامه را در کتابی نیست یعنی اینگونه نوشته‌ها را در نظر سرکار آقا منصب دارست

ولیکن حکام و شهادت بر طبق مدعا کافی نیست نه غرض که این وقفنامه نیست

بلکه تذکره ایست در دستش دارم نمیدانم در کجا را باید ادعا نمایم و کیست طرف ادعایم

و الا خود میدانم در صحت این وقف نامه یا در غارت نادری میرزا قتاح چقدر مال را از دست

رفته و بدر خانه جنت و رضوان آرامگاه آقا سید حسین مرحوم بوده بدست ورثه‌اش درآمده

اما شنودم در این ادعا ایشان و حکم ما را رجات معظم الیها هر یک متعهد شده در شاید

بزودی حکایت را به سرکار خداوندگان برسانیم و عن قریب ترا از این سرگردانی

برهانیم چند روزی تأملی کرده اثری ندیدم و دیوانه وار بهر طرف دویده بوی خیری نشنیدم

و در این حیرانی یکی از محرمان سرکار خداوندگان را در باغ خیرخواهانی اتفاقی بود روی نمود و بلطف

از ترحم و اثر رأفت بدو همین گفت در دیروز مسجد شریف داشتن سرکار شیخ تعمیر دارند در قریه سیجان

در یکی از قراء اصفهان است سیدی در رسید و نوشتجات بسیاری از فضلای قزوین با این

حضرت رسانیده چنین گفته و خوانده نحوی از نوشتجات در اینها رفته در با من حاضر

استماعش حیران ماندند سرکار حجة الاسلام فرمودند این محمد اسمعیل نام را ما ندیده و این

شفقت را بمال احدی را نشنیده ام این کم ماندم کوی حیرانی بعد از استماع این خبر

و استنباط اینکه اعتنای مرا در آن بارگاه عرض اشتباه با تسلی راه نیافت مضطر شده

برگوشه

چاره را در آن دیدم که خواه نخواه باید بدستی مشغول دیدن پرده حجاب و بدستی

در پناه معتصم خیمه حیاتی در درب دولتسرای سرکار ملجاء الانام بوده شاید

باین وسیله در نظر سرکارش جلوه گر آیم این خیال را در دل بستم خیمه را برپا کرده ملتجی

حضرت از نقد بیرون سرا دولت دراند و اطرافی چی عرضه لهذا اینکه دران نشستم
بعد از چند روز تنزل این بیچاره مسکین پیرا آورده ملکه بر تیغ بر شکم خوانده که مه بحدیکه نه چشم و صنف
نام لیه و نه روزم مجال الکی و آرام با آنجا رکذائی دندان بر جگر نیفشردم و رای پامان
جلیبر دم تحمل اینکه با مان شب سیه سفید است بیچاره اینکه بعد از بیرون آمدنم از ولایت
جناب سید الانجاب و الامجاد حاجی سید جواد دوستان خود را طلبیده بجهت تدارک انکار
هر یک را روانه خدمت یکی از علمای اندیار و خود نیز آناء اللیل و اطراف النهار بدیدن
فضلائیکه با جنابش یار و غار بعضی بیرسیده فنه و فنون چند بخوانده و بدیده حتی
جناب آقا سید رضی پسر عالیجناب حاجی میرزا علی اکبر بیشمار در پرتگاه را از والد ماجد جاره
کرده و شرطنامه اش هم در تحت و مهر خود حاجی معظم الیه است الآن در دست داریم
دیده و تحریک کرده در نوشته سرکار حجة الاسلام در باب عدم حقیقت این مکتام
و بیادبی کرده اند با سادات ذوی العز و الاحترام نویسه با آنکه همه طایفه واقف اند در اول
امر جناب سیادت مآب حاجی میرزا علی اکبر سپردن شرطنامه مذکور بدین جناب
آقا سید رضی لوالد خود عرض کرد چرا انکار میشوید این مهر مهر شماست همینکه جناب

سیادت و سعادت مآب حاجی سید جواد این و قهر را شنیده با جناب آقا سید رضی
ملاقات و سید معظم الیه را آنشیده هرچه تا تر رسانیده از این راه در محمد اسمعیل بعد از آن فقیر
ملک شما را بخصوص اجرت المثل خراب خواهد کرد در ظاهر قصدش خیرخواهی حضرت
بود و در باطن غرضش اینکه مبصر گرفته بشدن این جزئی از این املاک حقیر سید باغی را
هم خواهم گرفت خلاصه آقا سید رضی گول خورده از جناب معظم الیه بعد از این
وقت و کالته از قبل والد خود را بمحضر عالیجناب فضایل مآب مجتهد العصری آخوند
ملا محمد تقی دام ظله آورده حقیر در همان مجلس آقا سید را مجاب و حقیقت خود را روشن
تر از آفتاب کرده ملکش را هم گرفته بیرون آمده در مزرعه مزبور بنای زراعت نیز
گذاردم جناب سید را با من حرفی نبود تجزاعیانی در مزرعه داشته و مطالبه وجه اعیانی
خود مینمود وضمناً هم تمنایش این بوده در دولت فلان نم بدهد مزرعه مزبوره را
بجنابش واگذارم بعد از اظهارش حقیر راضی نشده عرض کردم در بسیار ملک با ورثه
میرزا فتاح مرحوم است دیگر سخنی در میان نبود مجملاً جناب سیادت مآب حاجی سید جواد
اسبابی فراهم آورده در غالب سادات و علمای قزوین را وا داشته نوشتی تا چند در باب

پی حسابی کردم با علماء و سادات ولی با بعض سخن بحضراتی نتوانند در حضور حجة الاسلام سخن راند نوشته
روانه صفهان و بدست ملاحسن نامی قزوینی در شهور سنه ملاحسن شعبان کردست و بجهة اذن اجتهاد
از سرکار خلیفة الزمان باصفهان آمده رسیده جناب آخوند نظر بخصوصیتی که با جناب سلالة الاطیاب
حاجی سید جواد داشته با اهتمام تمام نوشتجات معهوده را بحضرات معهود رسانیده اما
جناب آقا سید رضی سلمه الله علیه عریضه مشروح مفصل بپیشگاه حضور حضرت نایب خاص امام
انفاد و زیاده از آنچه منظور بود درباب هدم بنیان مدعای این عاصی غریب تنها الحاح وجد
ورزیده فی بیچاره از وطن آواره غافل از رسیدن چنین نوشتجات واهی و تزویر گردیدن آن
کلاهی اوقاتی در خیمه بعهده بسر میبرم و با خود دائما این خیال میپزم در میابدم در این خیمه بوده تا روز
دیر سرکار حجة الاسلام را ابدا در این مکان جلوه گر خاطر شریف آید و باحضارم امر فرماید
بعد از شرفیابی حضور خواهم فهمید در غرفت از این خیمه نشینی چیست و داد خواهیست از دست
کیست خواهم عرض کرد در املاک اجدادی ما را بعضی و بعضی از اهالی قزوین انهار الخراجی
غصب نموده قریب به پنج سال است در شغل مرافعه ام حکام و فراین و نوشتجاتی از قدیم
و جدید در دست دارم لیکن خود عامی و بی سوادم نه آنکه محض الله یک نصف روز

نفس نفیس را وقف این کار فرموده بخلوت خاصم طلبیده و نوشتجاتم را ملاحظه فرمایند
از اینکه مرا مدعی دیگر در کار نه و خود نیز مدعی کذابی نیم از دقت در نوشتجاتم حقیتم ثابت
خواهد شد و بعد از ثابت شدن چون بعضی از علمای قزوین در حکم ایشان دارم معروف
خدمت سرکار میباشند با امضای حکم ایشان یا حکم جدیدی لطف فرموده مرخصم فرمایند
مرا این خیال در نظر و از مآل کار بیخبر در این ماه دیدم از خدام سرکاری چند نفر وارد
و گفتند برخیز در هر دو مکان فرموده اند این شخص قزوینی را با نوشتجاتش بیاورید در بیرون
بنا دارم محاکمه او را برسم قضا را دو سه روز قبل از این چهار شخص را حکم بقصاص فرموده
و در حضور حقیر که درب دولت سرای سرکاری باشد گردنش را زده بودند لهذا کمینه
در نهایت اضطراب بعرض حضرات خدام اظهار نمودم در مرا نوشتجاتی است بسیار و خود
عامی و بی سوادم نمیتوانم در مجلس عام هر یک از آنها را در محضر بکار برم چه نحو که مطلبم
دهید تا وقتی را بمجلس خاص در آیم شاید توانم در آن محضر دست و پائی بنام حضرات
باشم گفتند رد قول نایب امام نامربوط است برخیز این غریب دل پریش با عالم
تشویش برخاسته و نوشتجات خود را برداشته روانه محضر ملایک منظر شده

همینکه وارد شدم نفر مجلس دیدم قریب به پنجاه نفر از علما و سادات در اطراف نشسته و تقریباً
پانصد نفر اطراف در حضور ایستاده سلام کردم سرکار خلیفه لو و معین الغربا جواب سلام
و بعضه نزدیکم طلبیده هم نشستم و بعضه بعد از نشستن و بعضه در شفقت با یکدیگر عرض کردم
قرابت کردم املاک اجدادی در قزوین دارا بوده و بعضی از اهالی آنجا غصب نموده اند چند
سال است مشغول مرافعه ام اثبات مدعا کرده حکم گرفته ام لیکن اتمام کار بعهده بر
مشرف و مراحم سرکار شده ام و بعضی نسخه جات نوشتجات خود را برآورده
یک یک در نظر کیمیا اثرش جلوه دهم اتفاقاً دولتاً و قضاءً در مار المطلق لنفقانی بان بعضه
طلب نمودند جلوه گر حضور سرکارش ساختم بعد از ملاحظه و بعضه در این وقف به مجهولیت
نظر لطفشان غلب و بهمان غلب و سیاقش را نیز بر حضار شمردند بعضی از حضار محض تصدیق
و برخی در تزییف وقفنامجه لغایت پافشردند از آن زمان فریاد مدعیان بر خوردم در ارکان
مدعیان قزوینم نوشتجات عدیده در باینم ولا رسیده همان باعث ف دامن گردیده
چون چاره بعد تأمل کردم بعد سرکار شریعت مدار رو باین بیچاره بی تقصیر نموده بتغیر
هرچه تمامتر فرمودند بسیار خوب وقفنامه جعلی است و آنرا دست آویز کرده ...

علما و تقیت سادات و فضلا فیمابین الآن حکم میکنم دو دستت را ببرند و بحاکم قزوین
مینویسم در باب املاک ضبط و حقوقت را اخراج بلد کنند تا دیگران متنبه شده اقدام باینگونه جسارتها
نکنند هنوز سرکار حجة الاسلام سخنش بانجام نرسیده در جماعتی از حضار نظر باینکه از جسمی
بی مدنیتی قزوین در باب تضییع کمترین باشان رسیده تیغ زبان بطعن و لعن کشیده
از هر طرف صدائی و از هر جانب غوغائی میشنیدم من بیچاره غریب زبانم بکام چسبیده
بلکه مرغ روحم از قفس تن پریده نه زبانی در دهانم سخن رانم و نه توانائی در توانم خودداری مجلس
بدرک نه در این گیر و دار گوئی هاتف آواز داد در ای حضار گویا این شخص علامات حقیه
وقفنامجه مجهولست کار دیگریست همینکه سرکار شریعت مدار این عبارت شنیدند
فالحمد از تغیر فرود آمده فرمودند مگر تو عامی این سخن بر زبان سرکارش جاری شدن همان
و روح تازه در قالب بیجانم دمیده شدن همان عرض کردم قربان عامی صاحب حق که منم
در این همه مصیبت میکشم فدایت شوم سرکار درکش بطلبم روانه قزوین فلان بعضه
خود آمده ام بداد خواهی نه شارب خمرم در حضور لازم و نه لاطیم در کردن زدنم واجب نه
نه دزدم که دستم برند نه قمار بازم در حضور قمارم زنند بلکه از نواده میرزا اجمال وزیر قزوینم

واین املاک از موقوفات جدّ مرحومت براولاد خود حضرات علما وسادات
وارباب مناصب اندیار رسالهات در ضبطش کرده چیزی عاید ما نمیکردند و ما را نیز یارای
آنکه در صدد استرداداش از حضرات برآئیم یا دراین باب سخنی سرائیم نه تا دراین اوان عدالت
توامان درعهد دولت حاکم شرع وخلیفه دوران وهمچو انوشیروان عدل غازی محمد شاه
سلطان ایران شده آوازه عدل سلطان آویزه گوش صغیر وکبیر وصیت فضل تو برعلمای
هرعصر واوان سلسله حسبان برنا وپیر فخر عقلا اهالی جمیع امصار در ماده ملازمان سرکار
بلکه محاکمه این وحید دوران محتاج به بینه وبرهان نه بلکه از صفای باطن وحدت ذهن ثاقب
میداند آنچه را که میخواهد ومیشناسد اگر غش لکلامی دخل آید همین معنی مبارکش این عاصی
هیچمدان ورواته صفحها ساخته بعقیده آنکه سرکار خلیفه لم یزل ملاحظه کوشتمام
فرمقصد واستفسار برخی از اوضاع وحوالم نمود خواهد داشت آنچه صرا در دست
وخواهند کشف عقدهائی در این کار مشکلست والا این وقفنامجه نه بلکه تذکره است
در بعد از کور کردن نادرشاه مرحوم میرزا فتاح جدّ مارا وغارت کردن اموال او
بر باد رفتن نوشتجاتش وغصب کردن شاه مذکور املاک مزبوررا یا پدران ما

از اینکه وقفنامجه هم در این نهب وغارت پامال حوادث شده بجهة یادداشت که دانند
املاک موقوفه چه وحدود ومقدارش چیست وتولیتش باکیست ترتیب داده اند ویاآنکه
از نوشتجات معهود در خانه آقا سید حسین مرحوم بعد از فوت مرحوم مبرور از شر اولادش
در جناب حاجی میرزا محمد باشد بتولیت هم تصرف کنند املاک مزبور وقفنامه را که مانم واملاک را
تصرف در آورده بعد پیشینیان ما هم یمعنی را استدراک وتصرف درباب گرفتن وقفنامه
مزبور وتصرف کردن املاک مذکوره شده جناب سابق الالقاب این کاغذ را ساخته
وتسلیم ایشان کرده در همین باب وقفنامه شما وپدران ما را نیز در املاک شریک حقه
کرده بواسطه خیرمحض ایشان باین معنی در این املاک هرگاه در تصرف شما باشد باز هم طالب
خواهد غصب لکه پدران ما نیز چه صدمات نادری خورده و دیده این معنی در نظر ایشان
دلنشین وپسندیده آمده ناچار بهمین نوشته مستفاد شده اند فدای اندیار هم عالی
براین مطلب شاهدند این است حکایت وقفنامه گویا جزاین هم نباشد نه اینکه
من پاملاحظه خودسرانه ام کاغذ باطل سازم در چنین مطلب امری ناگه گول زنم چو سرکار
ملازمانت عظیم القدری را کی تواند این لعبه باآنکه چندی قبل ازآنکه محضر م خوانده درنظر معتبر

خدّام سرکاری که یکی عالیجناب فضایل مآب آخوند ملّا عبدالکریم اصفهانی و دیگری جناب
کمالات نصاب آقا میرزا احمد قزوینی باشد نوشتجات مرا دیده فرمودند این وقفنامه بکار
بر نمیخورد گفتم نه چنین است بلکه در حضور این حضرت همین بکار بر میخورد تا بعد از معلوم شدن
حقیقت امر بر سرکارش معلوم ما نبر گشتند در اصل وقفنامه چه شده است پس در این صورت
قرابت نوم برادر این بیچاره عامی گول زدن علازمان می نیست بعلاوه در این باب
مراسلهٔ معتبرهٔ عدیده موافق این سنتها دو سه و هشت نفر از انها نیز مستقل کردیده و تعدید
نامه هم بخط و مهر جناب علامی فهامی مجتهد العصری آخوند ملا صفر علی رشتی مرادان جنبها دارد سرکار
در دست دارد در دست دارم و همچنین حکمی هم از جنابش که وقت تمام کردن نشه و همچنین
حکم محکمی هم از سرکار ملاذ الانام علام فهام فاضل قمقام آقا سید قوام و همچنین حکم جناب مطاع
در سرکار شریعت مدار مقتدی الانام و قدوة الخواص والعوام مجتهد الزمانی آخوند ملا محمد تقی
مشهور به برقانی و همچنین نوشته هم درباب قریه بیر یوسفان از جناب مثنوی
سلمان علیم و علام دوران مجتهد العصر والزمان حاجی عبدالوهاب و همچنین نوشته
دیگری هم درباب خان سعادت ممهور بخط و مهر مرحوم سرور غریق دریای رحمت رب غفور

حاجی میرزا محمد در سابق مذکور دارم با این مضمون در نظر با اولاد وقف بعض عالیجاهان
میرزا مهدی و میرزا عسکر مرحوم آقا جهینشان قجاری دالّه در هر ساله از خان سعادت مبلغ وتنه
و کمتر سفارش شده بابها را نیز ملحوظ کند بنابراین ما هم قرار دادیم در همه ساله مبلغ ده تومان نقد
و مقدار ده خروار جنس از بابت وجه اجاره خان مزبور باایشان برسانیم و همچنین شروط
نامچهٔ از قدیم و جدید بخط و مهر اهالی شرع انور و مستأجرین املاک ممهور موجود است
و منال کاغذ را همراه آورده عرض کردم قرائت کردم این است تمامی نوشتجاتم
و متعهد در این ماشاء الله مدعی داری جهت حکام در روح اهالین قراک لذا اینکه بنا به یک باب صنع
نیست شاید بسبب خفقی و سیئه انگیخته در این مولا نیز شاهدی رخ نماید تا ملی و متعهد
نقش عدد از نوشتجات حقیر را در عبارت از وقفنامه و سوادش و شهادت و تعدید
نامه مشهور و نوشته عالیجناب علامی فهامی آخوند ملا حسین سلمه الله و نوشته ممهور حاجی
میرزا محمد مرحوم باشد تماماً و بدست محرّر خاص سرکاری که آقا سید جواد نام است
اصفهانی سپردند در خلال این حال ملتفت شده در بر خرابی نوشتجاتم در دست بعض
از اجزاء مجلس و باقی چند کتب شیرازه گسیخته منتظمی پراکنده است بجمع آوریش اقدام و مکلف

آمد فی الفور بر خاستم و تجسس شاه پدر را قامت آراستم بعد از خروج از دار الشرع انور
بهر یک از حضار مجلس خدا اثر بر نخوردم بدون اینکه مرا شناسند با نسیم را داند آوازه جنت
جنت میشنودم کاشف از آنکه خوب تاب آوردی و قرار بر قرار خود پا برکردی حتی
همان روز در وسط کریاس آسمان اساس خلیفة الهی شخص عزیزی از پشت سر دستی بکتفم امتنانا
چنبره و آوردش بی تأمل بمعانق و تصافحم دست گشوده گفت مرحبا قزوینی ایضاً مرحبا
احدی را طاقت صدمه مروری تو نبود یعنی هر کس بجای تو بود بی شک در اول لطمه جا خالی
مینمود ماشاءالله بالسینا ده گی و مردانگی تو ای باران دیار و ای برادران وزیر النعم و الاقتدار
انصاف دهید و متنبه شوید در بابی که گذشت کدام متعلق زبان طعن و سرزنش در غیاب
یا حضور مرحم گشوده و به تهمت بیچاره گی یا ابهام ستمی نمود چه بی وقع کسانید از نهیب کر و دار
مردان میدان کارزار محاکمات شرعیه بیخبر و چه بیقدر حسابید استغراق کشتی نشینان
گرفتار چهار موجه مرافعات دار السلطنه شهر دمی بهوش آئید و بنظر دقیق گرفتاری این عاجز
تنهای غریب را ملاحظه نمائید اگر توانید استخلاصم را دست دعا بدرگاه قاضی الحاجات
گشائید و الا لا تکلف خود مشغول لعنه بیچاره گیم قلم سفر نمائید مجملا بجهت تکفینش به چندی جستجو کردم تا حاجی

محمد طاهر نامی تاجر از اهل قزوین بدست آورده روز دیگر با حاجی مذکور رو بدار الشرع
انور آوردم بعد از ورود و کش و کش بسیار از ارباب مرافعات خودی بسر کار حجة الاسلام
رسانیده عرض کردم فرمایشات نوم این است شاه پدرم فریقند تا تمام داشته باشیم مقام
رسیدن موقع حاجی مرحوم را بحضور بعضی از آنکه جنابش معروف سرکار بعضی علامان
خلیفة الدوران فرمود حاجی شما را در باب ادعای آقا محمد اسمعیل قزوینی چه شهادت
حاجی مذکور بعرض مقیمان حضور رسانید آقا خالی را که این شخص ادعای مینماید موافق
آنچه والد مرحومم حکایت کرده این است که این فلان نفر بالتمام سال قبل از ایام مجروح
بعضی وقتی از جناب غفرانمآب آقا سید حسین مرحوم بنای تعمیر و سعی در آبادیش فرموده
اول حجره دالان دایر و تاجرنشین شد حجره بعضی مرحوم والد اجاره و تصرف نموده
پس از چندی در سن جوانی ده دوازده رسیده روزها را در حجره در نزد به خدمت گذاری
والد شغل بعضی هر ساله بسید یدم دیگر زیارتکر نامی برای ارزش مرحوم حاجی میرزا محمد از نسل اولاد هفت
سکان آقا سید حسین مرحوم میاورد و تجارتی خوب ده [illegible] از والد مرحوم میگرفت
حتی بعضی سالها میرزای زنبور برابر تا [illegible] والد مرحومم میفرمود میرزا امسال وجه [illegible]

فی [illegible] بعز [illegible] مجمع آقا [illegible] علاء [illegible]

خورده‌ایم و کمال دقت کرده‌ایم باقی‌دار نیستیم برات را با اسم دیگری کشیده‌اند میرزای مشارالیه می‌گفت
چند سال هر ساله این تنخواه را از شما گرفته‌ایم و حال نیز ضرور داریم چنانچه جنس هم بدهید و از بابت وجه
بیچاره سال آینده محسوب دارید مضایقه نداریم والد مرحوم قبلی بیعنامچه جنس از قبیل چیست ورثه(؟)
تسلیم میرزا کرده روانه‌اش می‌کردند روزی حضور والد عرض کردم این شخص را در چه نسبت از چه بابت
این تنخواه را هر ساله جناب حاجی میرزا محمد تقی ایشان برات شما می‌کنند فرمودند فرزند
ایشان مالک این سرا و صاحب حق در این جایند آقا محمد اسمعیل حاضر پسر میرزای سابق الذکر
پیدا شد این است شهادت حقیر در باب خان ولیکن مخصوص سایر املاک ایشان
شهادت دیگر دارم از راه شیاع و شهرت است یعنی اولاد میرزا جمال بعض حضرات و از روی وقت(؟)
میرزا جمال بعض این املاک بیرون از حیز ابهام است خلاصه بعد از ادای شهادت مخصوص حاجی
و استماع و دقتهای سرکار حجة الاسلام آقا سید محمد نامی در لنجان اصفهان و الان
داخل محررین سرکار خلیفه(؟) اوراق روبکارش آورده عرض کرد آقا شهادت این حاجی بعد از
ملاحظه کردنش وقفنامچه آقا محمد اسمعیل را بعمل رسیده حاجی عرض کرد به سرکار آقا قسم است اگر
تا حال من وقفنامچه این شخص را دیده باشم در این حال سید مشارالیه متغیر شده عرض کرد

آقا به شما این حاجی دروغ نمی‌گوید بعد حاجی مشارالیه رو آورده به آقا سید نموده
والله لعنت هر که دروغ بگوید هنگامی که این گیر و دار است سرکار شریعتمدار فرمود ساکت
باشید بعد از جناب حاجی عرض نمود قربان حضرت برسانید که آقا حکایت شهادت
بنده در باب این خان و مدعی شدن جناب سید با کمینه ملازمان حکایت شیخ ...(؟)
است وقتی در جائی لطرازی(؟) در گذشته نماز را بر پا و مشغول بعبادت در تاریکی شخصی بر او گذشت
و از شدت عبادتش طول کشیده بود گفت ای بیچاره این نماز نیست در مشغول درگاه خلایق(؟)
کفش و روروب(؟) لعنت در همین روش عبادتش کرده‌ام خواهد قبول کند خواهد نکند
حال بنده هم آقا محمد اسمعیل را از خان برادر صاحب حق می‌دانم و لازم بود به عرض سرکار برسانم
خواه قبول کنید خواه نکنید سخن ختم شد مجلس به آخر رسید و هر کس رخت به منزل خود کشید
این غریب تنها هم داخل منزل با پای خود شده از خیال شدت اختلال سید معظم الیه درمانده(؟)
بریده و خواب از دیده‌ام رمیده شب را تا صبحگاه با بخت بد در جنگ و گاهی
مخاطبم آسمان در رنگ بعد این سیاق سخن سرایدم که ای فلک کین‌شعار و ای چرخ
کج مدار نه بار و دیارم جدا ساختی و به چنگ دشمنان قوی‌پنجه‌ام انداختی در عالم پیچ(؟)

کجا و تفاوت با محرر خلیفه سلطان کجا خوب گرفتارم کردی و عجب دماری از روزگارم برآوردی
مرا هم در دیار غربت یاری درماندگیم را مددکاری نیست به علاوه حکام تکلیف و مدتی هم ملزم شده بودم
و عقده در کار افتاد چه برام نداشته در اصفهان آیم و خود را بطمع عقب باران گنگ نمایم
مگر ام بدرهای ... ام و بچه ... فاخره ام که اسب و استر سواری ام که با لشکرهای متعدد
کارم در دنیا داری تنگ شد و عکس دنیا طلبی اهالیش را هرگز بر لوح خاطر نقش ننمودم
پس با این احوال و اوضاع همه کس در اینولا بدشمنی این تهیدست با اوضاع خواهد برخاست
چرا که برترش نیست و هر فرد ظاهر بردی که مگر کین این فقیر را بمیان جان استوار کرده
در کنار راه عداوتش خواهد نشست چرا که بخشش ... این جمله علامت سکنه نهایت اما
انصاف خوش مذکورات پیش نرد نهانست چنانکه شاعر گفته هر که با هشش بیش
برفش بیشتر یعنی از جوانب هر چه هر چه دقت نظرش در امور بیشتر در طلب نظم
در همکنان بیشتر مجملا در این قلق و اضطراب ... مخاطب این خطاب ...
در ای بیچاره آواره چو بر طاس لغزنده قمار ... مور رمانده را چاره باید نه زور چاره اندیش
و ساعات خود را پا گذار لعل ... قدم برداشتم و راه خانه جناب آقا میرزا ...

سابق القاب بر داشتم جنابش را ملاقات و بزبان عجز و لابه عرض کردم میرزا از قبل ... معلوم
شده آقا سید محمد ... در گیر این کار و بشما هم ... بی سبب مگر کین این عاجز قرین
بر بیان بسته و در صدد مجلس اخلال برآمد نشسته چاره اندیش و پروردم ... از تشویش برآی
معظم الیه فرمودند چنین است عرض کردم پیش از اینست فرمودند چه محتاج ...
در برابر مخفوفست آیا ابطال ... از کجا بر ایشان مشخص شده عرض کردم نمیدانم جناب
میرزا فرمودند خاطر جمع باش فردا ... خواهم دید و ... را خاطرنشان خواهم کرد
مطمئن شده برگشتم و تمنای ملاقات را گاه گاهی بدور و نزدیک سید معظم الیه رسیدم بعد از
چندی دیدم در همان شیوه سابق ... نظر بلکه روش اخلاقش از اول روشن تر
شده چاره را از آن دیدم در خفیه با جنابش ملاقات و صحبت ... مدعایم را ... اظهار ...
... الاطراف والجهات نمایم بعد از شرفیابی خدمتش و سخن سرایی با خاطر نشسته
دیدم مستعد کار و پای اصرارش در تخریب بنای حقیقتم ... استوار با خود گفتم
عوام در مقام استغراب و تعجب ... کاسه از آش گرم تر و مرادشان استفهام
انکاریست همین شخص درباره سید ... در این مقام جاری ولیکن استفهامش

نه نگارشست بعضی ایستاده که مدعیانم بشدت جناب ایشان نیست خلاصه بناچار
قرارم بران شد که میبایدم دست تشبث بدامن عجز نوازی سرکار شریعت مدار زند
تا التفات و عدم التفات طرافیم را در نظر یکسان نمود باین اعتقاد روز و شب همگان
روی قبول آستان ملایک پاسبانم پیش نهاد و گاه و بیگاه منتظر فرصت در کمین
از تقریرات حقیة مدعا گوش زد سرکار حجة الاسلام نمودم نصب العین اقبال نارفته رفته
التفات ملاذ مانش باین غریب شکسته بال بسرحد کمال رسیده مکرر در غیاب و حضور
تعریف و التفات میفرمودند بحدیکه وقتی را مقرر فرمودند در جناب علامی فهامی
مجتهد العصری آخوند ملا ابراهیم چهارمحالی که از تلامذه سرکار عالی بود آمده خیمه نشینی حضور را
بهم زند و مرا بمنزل خاص خود در یکی از غرفات جنت تالار سرکار است برد
حسب الفرمایش سرکار شریعتمدار خیمه را برچیدم و در مسکن جناب آخوند ماوا
گزیدم هر بامداد و مغرب در خدمت معظم جناب آخوند بدست بوس سرکار خلیفة اللهی
مشرف و بدنباله روی خداشناس بیک نمازش وارد مسجد بی‌شبهه و بی‌تدبیر کار شده
بعد از ادای فریضه بهمان وتیره مراجعت و در این آمد و شد در هر جا بمقام تعقیب میشد

عریضه نیز نوشته داشتم فرصت نمودم سخنم خالی از خلاف و مدعی ندارم از نشستگانم مرا از موقعه
حکمی لطف فرمایند تا مرخص شوم گاه در جواب میفرمودند بچشم و گاه تامل داشته باش
و گاه آنست دم درست نمیشود تا وقتی عرض سرکارش رسانیدم در آن جا بدیگر قوه نیست
خرج تمام نیست ترا بسر مبارک جدت قسم میدهم آنچه بر سرکارت مشخص شده بفرما و مرخصم
نما در این حال جناب آخوند معظم الیه نیز حضور داشته به سرکار حجة الاسلام تعریف و سخنی هم اظهار
نمودی بمیان آمده روی بمن آورده در آقا محمد اسمعیل اولاد و فقف بعض خشما بر سرکار آقا ثابت
شده میفرمایند ما داریم قرار دهیم در سالی صد تومان از بابت وجه اجاره خان نو در سنا خرج
شهوده در حضور سید جواد مانع تسلیم آقا محمد اسمعیل نماید عرض کردم فرمایت کردم سرکار حجة الاسلام
و نایب امام میباشید هرچه لطف فرمایند کمترا با رای تست از توانایی فرمایش سرکار گنبد و بیکه
حقیر قریب پنج سال است از شغل رفته ام و در این عرض مدت قریب هزار دویست تومان
از کار وامانده و متضرر شده ام تا مطلبم ثابت شده و غرضم از اصفهان آمدن این لقمه
در حقیقتم بر سرکار خلیفه هم واضح بود چنانچه واضحست در کلمه مرقوم داشته لطف فرمائید
بعد هر بنائی در دیگر اراده مختارید و هرگاه واضحست حکم را از سرکار صادق آقا سید قوام

استعفا فرمودند چندی شاید دیگر به عرض رسیده مقرر فرمایند در تعجیل این شرف قلمدان شاید از دست
ایشان چیزی دستگیر آید چندی هم بهمین روش اوقات بسر رسانیدم در خلال این حال شرح را
بعرض تقبیل حضور رسانیدم نوشتجاتی از حقیر در سرکار حجة الاسلام بجناب سلالة الاطیاب آقا سید جواد
محرر سپرده است چنانچه تفصیلش قبلاً تمام عرض شد که قرض فرمایند که قدری از این نوشتجات بدهد بعد از تاکیدات
سرکار شریعتمدار آقا سید معظم الیه فرمودند در نوشتجات فلانی را بسته ها وردید تسلیم نمایید من همان ها دادم
نیز آورده کاغذ پس گرفتن نبودم یعنی هنوز نداشته با جناب سید محمد ملاقات اتفاق قبادی
مطالبه نوشتجات از جناب ایشان کردم معظم الیه گاه میفرمودند بیا فردا بگیر هیچ نمی خانه تا رفتن
میکرد نمی دانم اینکه در خدمت بودم بدولت سرایش رفته نوشتجات گرفته باشم میفرمودند
هر روز وقتش نیست فردا در خانه خواهم آورد فردا مطالبه میکردم میفرمودند فراموش شد تماس
میکردم میفرمودند چه اصرار داری این کاغذها در کار است نمی آید خلاصه بعد از چندی معظم الیه روزی
در حضور سرکار شریعتمدار تقصیر کردند شرح بعرض سرکار رسانیدم در فرایت نمودم به هیچ جهه
نوشتجات مرا از آقا سید جواد نمیتوانم بگیرم مختصرش اینکه نمیدهد و دفع الوقت میکند سرکار
حجة الاسلام تغیّر نمودند فرمودند آقا سید جواد چرا کاغذهای آقا محمد اسمعیل را نمیدهی عرض کرد فراموش

میکنم فرمودند البته فردا بیاور مجملاً روزی جناب سید معظم الیه نوشتجات را آورده را
آورده و برده در کتابخانه مبارکه تسلیم سرکار خلیفه نمودند تا روزی حقیر را هم بعرض تقبیل حضور
رسانیدم در فرایت نمودم با همه تاکیدات نوشتجاتم نرسید فرمودند بیا رسید بسیار میمیرند بعد از
لطف فرمودند شخص شد در هیچ عدد است یعنی وقف نامه و نوادرش و در بیشتر نوشته
آخوند ملا حسین سابق الالقاب الله نوشته در خط و مهر مرحوم حاجی میرزا محمد خلف رحمت‌شاه
آقا سید حسین مرحوم بود و در حقیقت اثبات حقیقتم همان مجموعه در میان نیست عرض کردم
آقا جان نوشتجاتم که محرر سرکاری سپرده شد چند فرد بود فرمودند نیست عرض کردم دیگر
بنده را ز فرمودید هیچ است عرض کردم تا دیگرش چه شد فرمودند یقین در نزد آقا سید جواد
مانده بگو بدهد روز دیگر سید معظم الیه را ملاقات و مطالبه کاغذ نوشته را کردم
فرمودند همه نوشتجات تو در دستمال بود کتابخانه مبارکه بردم تسلیم سرکار آقا شد شاید در آنجا
با نوشتجات دیگران بهم خورده نوشته‌ش ممکن پیدا نمود چطور که بعرض مقربان حضور رسید فرمودند
کتابخانه را باید دید باشد در میان کتب و کاغذها باشد پیدا نمود خلاصه آنچه جستند کم یافتند
حقیر مضطرب شده گاه گاهی دولت بدار سرکار شریعتمدار نیز در فرایت نمودم نوشته معهود

قوی برهان مدظله العالی فرمایش فرمودند هیچ مضطرب مباش گاه گریبان سید محمد را بگیرم
در آقا سید کاغذیکه در نفوذ امانت بود چه شد با آنکه ضمانت مطلع بودن همینه میگوید
برو ساکت باش بالاخره بهانه این گرفتار چهار روز جهت اضطراب و سید محمد والا جناب ابن شیخ
انجامیده بارها سخنان نامناسب زده دو بدل شد دیدم دام سخت است گریبان لطف را
رو بدرگاه سرکار خلایق پناه آورده در وقت خاصی بعرض سرکارش رسانیدم آقا جان
نوشته فرستید فرمودند اسم بریسد چنین چیزی در این باب گوش زد شده بود عرض کردم
فرستادم کاغذ فرستادم بقزوین و بدست عالیجناب سیادت مآب حاجی سید جواد
قزوینی هم رسید فرمودند یعنی چه این سخن معنی ندارد عرض کردم بسر شما قسم فرمودند [illegible]
آقا محمد اسمعیل ما را نشنیده نمیدانیم و غالب اوقات تعریف او را میکنیم این مرد معتمد ثابت
هر در اینگونه سخنها در ماده معتمدین ما را [illegible] الا عدالت بیرون برود عرض کردم آقا جان
اگر از دین هم بیرون رفته ام عرض میکنم کاغذ بنده رفت بقزوین کوتاهی سخن [illegible]
پشت گرمی طایفه از برنا و پیر و جماعتی از صغیر و کبیر بابان بود بیچاره از دست دادم و دست
در گریبان کرده بگوشه استادم خیالم مختل و عقده کارم لاینحل راه فکرم از چار سو بسته

وکشتی تدبیرم بگل نشسته جز انیم پر سعر گردد و چاره گر درماندگیم بیابان نورد نه حواسم برجا
در راه پرسش پایم گذارد و نه صاحب انصافی پیدا در فرار از سر راهم بردارد بناچار دیگر باره رو بدم
در رو به پشت پای حجة الاسلام مالیدم عرض کردم فریاد کردم بعد از بادیه پیمائیها انجام کار را رسالی
در درب دولت سرا جاروب کش گردیدم آخر الامر بادیه پیما گردیدم و با وصف ادعای
پابرجا استحکام بنیانش را مانند بنده که بر جبین کشیدم تمام کار [illegible] رسیدم
حال جناب را بگیرم [illegible] و لا یزال قسم بدهم مرا مرخص فرما تا بروم فرمودند کار رو خراب [illegible]
عرض کردم بجای صد پاشنه [illegible] زبان بدعا میگشاد فرمودند گفتم ازین مقوله سخنان مزن عرض کردم
بچه ام جاری [illegible] فرمودند [illegible] خواهی را بهمه کس بدر خانه ما می آید عرض کردم با بخچه این
در کس [illegible] ازین باب [illegible] فرمودند [illegible] و رو بجانب دیگر [illegible] خلاصه
این غریب تنها [illegible] این کار را بارها در ختم [illegible] نشستم ولیکن ظرفی نبستم در بین [illegible]
[illegible] بکارش سر [illegible] جناب آقا سید [illegible] و آقا سید باقر [illegible] از قزوین
بعزم اذن جهاد وارد دربار [illegible] مدار و هر یک را منزل جداگانه [illegible] کار [illegible] شده
مهمان فرمودند بعد از ورود [illegible] الیها و بعضی کلمات سرکار [illegible]

ور شما اهل قزوین پیدا شید چگونیست حقیقه هر آقا محمد اسمعیل وجه باید ش کرد جناب
آقا سید قوام عرض میکند آنچه در بر ما مشخص شده این است هر این املاک از موقوفات اجداد
محمد اسمعیل است بر اولاد خود بنا شده متولی و موقوف علیهم الآن می باید در تصرف ایشان باشد
تصرف غیر در اینها خلاف شرع است ولیکن فعلاً حجت را با سرکار رئیس بنده چنانچه صلاح
در دانستن فعلاً در او بتصرف محمد اسمعیل است قرار بفرمایند در هر ساله از وجه اجاره خان بگیرد
سرکار حجة الاسلام میفرمایند تا در باره چیزی معلوم شده میخواهم بنویسم در حاجی سید جواد از خان
معهود سالی سیصد تومان تسلیم آقا محمد اسمعیل نماید و هر باقی املاکش را هم درست کنیم بعد از رسیدن
این خبر بخصوص زمانی را تقضی دیده بعرض ملازمان علاء المسلمین رسانیدم که آقا جان املاک موقوفه
ملک اجدادی ما و حقیتم در اینها بنظر مستقرین ولایت ظاهر و هویداست لیکن خود قائل
سخن سرائی عالی مجلس سرکار نیستم والا بارها دیده و شنیده ام هر چنانچه زید بقدر یکوجب
ملک ادعا از عمر کند متوقعها تعیین و تشخیص مقرر میفرمائید و از دور و نزدیک و بیگانه
و خویشش باهتمام لا کلام صدق و کذب مدعا را معلوم مینمائید ساده حقی در عهد علمای سرکار
در عالم نامعلومی و استتار مانده چه باعث شده در حال قریب یک سال است منبع و رست دراینم

آواره آنچه فرمایش دارند هم در غربت شدم قریب به چهار تومان ملکم در تصرف غاصب
و مظلومم در نظر اهل ولایت واضح است حکمی هم در دست دارم مطلقا در این باب
التفات و اصرار نمیفرمائید بعلاوه میفرمائید ما خیال داریم قرار دهیم در سالی سیصد تومان
محمد اسمعیل از وجه اجاره خان بگیرد حجة الاسلام ما هم که ام برس یعنی در رفع اقدام فرما
این ادعا را هر کی در یقین ثابت است تا امداد حاکم شرع صحیح نباشد بعد از ثبات حقیتم
مقرر فرماید از بابت وجه اجاره دو دانگ چهارده معصوم علیهم السلام من بجناب حاجی
سید جواد آنچه میفرمائید برسانم و من مطلب تو هنوز ثابت نشده عرض کردم میفرماید
حکم تو محض چنانچه دیگر بد داری بیاور من بجان اش به گذرانم و حکم صادر کردن
و آخوند ملا حسن با تو القاب در فکر نوشته بجناب حاجی سید جواد نفاذ ساختن
و چگونه را فاطرشان بجناب نمود به این نیش در اضطراب انداختن در آقا جان
هر گاه بزودی روغنی بپای فتیله نرسد عنقریب چراغ میمیرد یعنی محمد اسمعیل خان معهود را
از دستت میگیرد کنایه از اینکه نعار و متقربان حضرت باید کرد شاید نگذارند
این امر صورت گیرد جانش بیشتر مضطرب شده متعلم خود را همراهی در نفر نوکر

وارمغانی متعلق زرقیمتی پیراهن چای خوری وجعبه فرنگی ومربیات با بعضی اسباب و پنج

نوشتجات بار رهوار دست آویز شد در باب خوردن مال الاجاره کاروانسرا

بعجله روانه اصفهان نموده بخیال اینکه آخوند سابق الذکر بسیار از نظر بعضی از مقربان درگاه

خلایق پناه گذراند و نوشته‌ها را هم بمطالعه سرکار شریعتمدار رساند قضارا روز ورود

حضرات خبر در حجره یا از تجار قزوین بعد از خبر آمدن قافله قزوین با تجار مزبور

شنیدند و هر یک پی اسباب خود را بگمرک رسانیدند بعد از رجعت کیفیت آمدن

حضرات و آوردن ارمغان را بگوش کشانیدند فرمودم بمانم بدولتسرای

حجة الاسلام راهی و جلو تا را بعرض مقربان کمالی رسانیدم فرمودند خاطر جمع باشید

در درب خانه ما این مکرها رونقی نیست وکل سرسید این کارها بوئی نه

عرض کردم فراست کردم یقین دارم ولیکن رفتارهای ری‌های ناهنجار طرف

مقابل را بر میشمارم هم مقام نتیجه را این خبر ارمغان مزبور را جناب آخوند کما هو

در فهمش نیز بر حسب ظاهر بار دو امرام کردیده برگردیدند اما نوشتجات تعهد را

آخوند مذکور بکتابخانه مبارکه برده تسلیم سرکار شریعتمدار نمود در این کشمکش بجابه

نکاح براوردن زنی خیالم را عنانکش شده بنوعی که مشارالیها بی مانع با تحریم سرکاری

میتواند گذارد شاید بعضی غرایض را تعلیمش کنم در دربار سرکار شریعتمدار عرضه دارد چرا که

در خانه راهی و در ملا با وجود مجللین و مانعین مجال دادخواهی نیست نا توانم مطالب خود را

چنانکه باید و شاید بعرض مقربان درگاه حجة الاسلام رسانم بنا بر این زنی خیار

و مادر اورا کابوس وار فرو گیر و سوار بخانه‌ش کشیده‌ام پس ای طایفه ناهمواری

یاران از کارگیرید بچه دست آویز تهمتی شغلی خویش گذرانی اصفهان بعد نمیسافتید

و کدام کوتاهی این عام گرفتار کام سگ مرغوب برکار از لسان خاص و عام

اهل ولایت اند ضمیمه کرد انسان بعد بنان چه احتیاج با بنی نوشته بعد و کم

بیشتر میکنید بنان کی کسی بعد از روی شاید این وقعه میکنند هیچ بیدانید

در منزل کوتیتان نشان نیمه وخوش بخرانید در بازار است و کرفتار کدائی خویش گردیدم

حکامتان حقیر در این کلام بر شمات با بانش باید است از نها در برقاطبه

ستکان قزوین ظاهر و هویداست که والد مرحوم ما چهل سال قبل از این گفتگوی حاجی

میرزا محمد مرحوم در باب فلان برتوقه کرده و حکمی هم از طرف آنسیان حاجی میرزا آقاسی قزوینی

باین خصوص بدست آورد ولیکن نظر بالتفاتات خاقان جنت مکان بطبقه
علما و سادات خاصه سلسله رحمت و مغفرت پناه آقا سید حسین نتوانست باینقدر
تعدی نماید که آقازادگان این ملک را از اجداد ایشان است و آنچه از بابت وجه اجاره
بایشان برساند بقدر کفاف و معیشت باشد حالیه الحمد لله از دادگستری عادل محمد شاه
این پادشاه گمنام و نشان در نظر قاطبه اهل ایران خاصه خراسان و اصفهان نجابت
منتشر فین و حقیقت خود و از توقفات بعض املاک معهوده را ظهر و تلبیس و این مراتب
نکته ام چه تصادف نظر بسجیت کدخدایان بحسب ظاهر کس نشان با امانت حضرت
علیه بد ولیکن در باطن همه کس طعن و لعن ایشان مینماید لهذا اشعار را زینه
سرزنش این غریب تنها بلکه برای سرزد ایشان برکاقه طایفه نیز اجمالا
بازی هر کس اندازه عاقبت کار گذشت مجملا مجدد آنشاهدی در تبعه خبر دار
و بعرض سرکار شریعتمدار رسانیدم فرمودند چاور بکتابخانه بعد از وقوعه
نشهد روسکانب جناب سامی و حضرت قدوس مقامی بظهر وفاق بوز
علوم باطنی و معنوی و مصدر آثار کمال است و در دی آقا سید احمد نازمی

فرمودند فرمودید یقین مخصوص شهادت آقا محمد اسمعیل آمده اید عرض کردم با فرمودید این ادعا
شاهدی ضرور نیست چراکه این املاک مجهول المتولی است چونانکه بعد از فوت آقا
سید مرحوم علامه مقامه حاجی سید جواد این خانزاده با عیال ازما اجاره کرده بنا
علیه حکم شرع نور در این مقام آن است در چنانچه مسلمی مدعی تولیت چنین ملک
گردد باید بدون مطالبه بینه تسلیمش آنچه نمود حال چیز ملاحظه است این است که
جناب حاجی سید جواد این نوشتجات تمسک تصرف خان مزبور قرار داده و از روی
این ولا فرستاده باید دیده شود شخص انتصار بعرض سرکار شریعتمدار رسانید
در آیا نوشتجات رافع حکم شرعی میتواند شد فرمودند خیر ولیکن مقصود از اظهار حسن
اطمینانی حاصل شود خلاصه نوشتجات مزبور را بدست مبارک گذاشته و در دست
محرری حضور ایشان گذاشته فرمودند یک یک بخوان چند فردش خوانده شده
چیزی دستگیر نشد از اینکه قریب بغروب بود رو بمحرر مزبور فرمودند فرمودند
آقا سید محمد این نوشتجات را برس آنچه متعلق باین مطلب است بنظر ما برسان
حقیر همینکه نوشتجات را از دست سید معهود دیدم و فرمایش مقرره را شنیدم

یکباره طمع از آرزوهای خود بریدم و پرده از روی خلوت گزینی شاید این فرو کشیدم
حریف مجلس ما خود همیشه دل می‌برد علی‌الخصوص که پیرایه بر او بستند یعنی جناب
محرر بی‌علیه زمانیکه نوشتجات جناب حاجی سید جواد دست آویز ایشان بود
مدعی‌ها بیچاره‌ها فی بیچاره آیا بعد الیوم بچه بلاها گرفتار هم خواهند شد بهمین قرار داد مجلس منقضی
و حضار ایشان متفرق شدند بعد از چندی بعرض سرکار حجة الاسلام رسانیدم در نوشتجات
جناب حاجی سید جواد البته با کمال ملاحظه و بر سرکار هم آنچه معلوم باید شخص نویسنده
چنانچه بر خودی هست بفرمائید و هر کاغذی هست نوشته‌ام را در بدنت مبارک
خود بعالیجناب آقا سید محمد سپرده گرفته تسلیم فرمائید و در ختم نمائید فرمودند فردا
تو نیز کاغذهای خود را بیاور تا با نوشتجات حاجی سید جواد دیده شود عرض کردم
قربانت شوم مرا که دیگر کاغذی نیست و قضایای سرکار را با ایشان نوشته
و نسخه‌ها دیگر هم در شهادت شهود ایشان از باب اینکه در وقفنامه نبوده صحیح
نداشته و جمعی هم از علمای قزوین در شهادت شهادت بهمین شهود داشته یعنی
منقضاد و قولی چند دران نیز حسب الفرمایش سید ... نوشته و باز هم

نوشته مرحوم حاجی میرزا محمد حرکه با اینکه خیلی از ملاحظه علاوه کم نکنند گنج شود نباید این خطی نوشته
دارم در محضر سرکار پیش آرم فرمودند هر چه هست بیاور این چون سفط‌ها با نوشتجات
مذکور فردای مذکور فردای روز در روز بدار الشرع انور نهاده بهنگام قرار مجلس
سرکار شریعتمدار فرمودند آقا محمد اسمعیل نوشتجات را بیاور به بینم حقیر نظر به تجربه
در مجالس سالفه بهم رسانیده تمامی نوشتجات را در حضور ایشان یک یک تعمیم کردم
و بعضی از عذار عذرای هر یک جداگانه می‌گفتم پس از چهره نقاب برداشتم
و پیش از آنکه بجواب تشرف سرکار حجة الاسلام جناب آقا سید محمد محرر بار از
نوشتجات پا نهاد جناب حاجی سید جواد را دست آویز و لعل تریف
تسلیم کن و را نگیر نشسته هر چه در نامه‌ها می‌افزودم در نظر می‌فرمود و آنچه بمطالب می‌نمودم
نمایان می‌شد بالاخره دل تنگ شده به بعضی در پیش ... ختم اگر چه خود را ...
و سنگلاخ انداختم یعنی بعضی گفتم بالیته عیش ایشان را نهفتم در سید جان
نورا چه شود نمیدانم شما محرر آقا شیئه یا مدعی‌ها بر کدام جناب را ندیده ... این
داشته یا نه دستیم نسخه وار بر نیست ... نوشته کاش بر نیخورانند ...